روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسوول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه • ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۳ • ۲۰ رجب ۱۴۳۵ • ۲۰ می ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۲۰۲۰ • ۱۶صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۱ • اذان مغرب ۲۰:۲۶ • اذان صبح‌فردا ۴:۱۵ • طلوع آفتاب ۵:۵۵

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

آمبولانس

غده منافع مردم

پوریا عالمی

● دیلینگ‌دیلینگ. اس‌ام‌اس خبرگزاری فارس. نوشته: «شورای شهر تهران طرح سوال از شهردار تهران را پس گرفت.» دیلینگ‌دیلینگ. یک اس‌ام‌اس دیگر از فارس: «به‌خاطر منافع شهر و مردم اغماض کردم تا شهردار فرصت دیگری برای اصلاح امور داشته باشد.»

تا این اس‌ام‌اس دومی را خواندم آمبولانس را روشن کردم و رفتم سراغ شورای شهر و زدم روی ترمز و قفل‌فرمان را کشیدم و آمدم پایین و قفل‌فرمان را بالای سرم چرخاندم و دادوهوار راه انداختم که «آااای چرا اینقدر دقم می‌دید؟ ای‌وای...ای‌وای...»

شورای شهر تهران گفت: چرا دادوبیداد راه انداختی و تهران را گذاشتی روی سرت؟

گفتم: تهران را گذاشتم روی سرم که گذاشتم.

شورای شهر تهران گفت: عالمی. تو آمبولانس‌چی مملکتی. چرا اینقدر عصبانی؟

گفتم: بابا جان، من کاری به سیاست و رفاقت و پشت‌پرده ندارم، من می‌گویم هر کاری می‌کنید بکنید هی منتش را نگذارید سر مردم.

شورای شهر تهران گفت: چی شده؟

گفتم: آقا شما از شهردار نمی‌خواهی بازخواست کنی و سوالت را پس می‌گیری، چرا می‌گویی «به‌خاطر منافع شهر و مردم»؟ نگو پدرجان. هی به‌خاطر منافع مردم منافع مردم‌رو نادیده نگیرید. همین زمان آقای احمدی‌نژاد هم این‌همه اشتباهات وزارتی و مدیریتی، دوتا وزیر را مجلس نیاورد برای سوال و استیضاح. همه‌اش هم گفتند «به‌خاطر منافع مردم». ولی الان که دولت عوض شده و دولت روحانی آمده، همان مجلس که «به‌خاطر منافع مردم» نمی‌گذاشت آب توی دل هیات دولت تکان بخورد، روزی شش‌تا سوال از وزرای روحانی می‌کند و هرازگاهی هم امضا جمع می‌کنند یک وزیر را استیضاح کنند. می‌گویی چرا هم می‌گویند «به‌خاطر منافع مردم».

گفت: بد است همه به فکر منافع مردم هستند؟ همه این کارها به‌خاطر منافع مردم است.

گفتم: اصلا من از طرف منافع مردم امضا می‌دهم که به‌خاطر منافع مردم هم که شده برای منافع مردم کاری کنید

گفت: نه. هیچ‌کس حق ندارد جای مردم تصمیم بگیرد. شما که یک آمبولانس‌چی بیشتر نمی‌باشی.

گفتم: خیلی‌خب. پس من مردم را سوار آمبولانس می‌کنم و می‌روم. و پریدم سوار آمبولانس شدم و مردم را سوار آمبولانس کردم و راه افتادم.

شورای شهر تهران داد زد: کجا؟ مردم را کجا می‌بری؟

سرم را از پنجره آمبولانس آوردم بیرون و داد زدم: می‌برم غده منافع مردم را از تن جامعه دربیاورم و بیندازم دور که هم خودش راحت شود هم مسوولان هی منت نگذارند روش.

کارتون خواب

علی جهانشاهی

alij.shahi@gmail.com

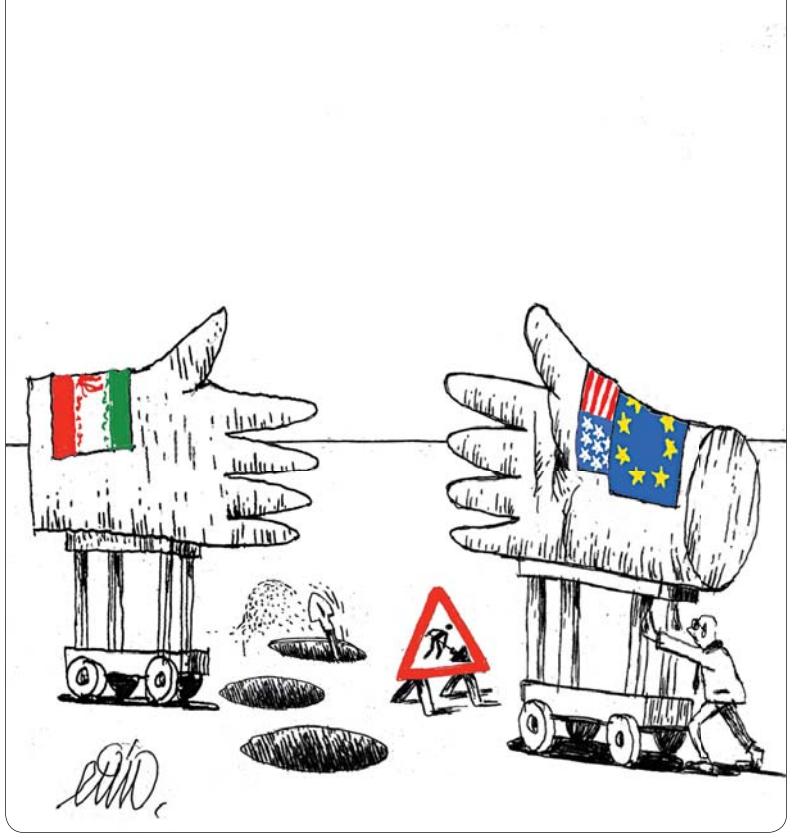

گفت‌وگو

استاد «انیمیشن» ایران را ترک کرد

زرین‌کلک: ترک یار و دیار برایم آسان نیست

سحر آزاد

نورالدین زرین‌کلک ایران را به مقصد آمریکا ترک کرد. او که «پدر انیمیشن مدرن ایران» نیز لقب گرفته، صبح روز گذشته، ۲۹اردیبهشت در هفتمین دهه زندگی‌اش به کالیفرنیا رفت تا از این پس فعالیت‌های خود را در کشوری دیگر ادامه دهد. زرین‌کلک علاوه‌بر ساخت انیمیشن و تالیف کتاب‌های مختلف، عضو هیات داوران جشنواره‌های ملی و بین‌المللی انیمیشن و تصویرسازی، ریاست آسیفا (انجمن بین‌المللی فیلم‌های انیمیشن)، کسب جوایز و نشان‌های متعدد از جشنواره‌ها و رویدادهای بین‌المللی و داخلی از جمله دیپلم افتخار جشنواره بین‌المللی فیلم پاریس برای «دنیای دیوانه دیوانه دیوانه»، دیپلم افتخار جشنواره بین‌المللی فیلم جیفونی برای «امیرحمزه دلدار و گور دلگیر»، دیپلم افتخار هانس کریستین آندرسن برای کوشش در تصویرسازی کتاب کودک و لوح تقدیر نمایشگاه کتاب بولونیا را در کارنامه دارد. او یکی از چهره‌های شناخته شده فرهنگی ایران است. این نویسنده در سال ۱۳۸۶ به دلیل حواشی‌ای که برایش به‌وجود آمد، از دانشگاه تهران اخراج شد و پس از آن هم با وجود اینکه در بسیاری از نمایشگاه‌ها و رویدادهای فرهنگی - هنری حضور داشت اما کمتر مجالی برای ارایه سخنرانی یا ارایه آثارش پیدا کرد. این موضوع البته از دید برخی از مسوولان فرهنگی به‌دور نماند و سیدعبدالحسین مختاباد، رییس کمیته هنری شورای شهر تهران در دیداری که اسفند سال ۹۲ با این هنرمند انجام داد نسبت به رفتارهایی که موجب بی‌توجهی به چنین چهره‌هایی می‌شود، انتقاد کرد. مهاجرت زرین‌کلک برای دوستان و همکارانش نیز موضوع سختی بود همچنان که دو مراسم بزرگداشت در آخرین روزهای سکونت او در ایران برگزار شد. یکی از این مراسم‌ها پنجشنبه، ۲۵اردیبهشت با سخنرانی توران میرهادی، جواد مجابی و ساعد مشکی در خانه هنرمندان برگزار شد و فردای همان روز هم مراسم خداحافظی برای او با حضور اکبر عالمی، محمد سریر، فرهاد توحیدی، فرشته طائرپور، رضا کیانیان و... در خانه سینما برپا شد که در آن زرین‌کلک به‌دلایل خود برای ترک ایران اشاره کرد. همین‌ها بهانه‌ای شد تا در آخرین روزهای اقامت زرین‌کلک در کشور با او صحبت کنیم:

◄ در همین مدتی که عنوان شد قصد مهاجرت دارید و در مراسم خداحافظی که در خانه سینما برگزار شد، اشاره‌هایی به‌دلایل این کار کردید. با این‌حال هنوز این سوال اصلی باقی است: با وجود آنکه شما بیشترین سال‌های عمر خود را در کشورتان گذرانده‌اید، همین‌جا فعالیت کرده‌اید، به آموزش پرداخته‌اید و تلاشتان این بوده است که در حوزه کاری خود تاثیرگذار باشید، چرا حالا تصمیم به مهاجرت گرفته‌اید؟

نیروی دافعه و جاذبه را که می‌شناسید، این نیروی جاذبه و دافعه در زندگی و سرنوشت ما نیز حضور جدی دارد. جاذبه‌های دنیای متمدن را همه می‌شناسیم، امنیت مدنی و احترام به حقوق انسان اما در مورد نیروی دافعه این سوی دنیا باید بگویم که در طول این سال‌ها یک نیروی دافعه وجود داشته است. پرسش من این است که چرا وزیر علوم دولت تدبیر به فکر این نیفتاده است که استادان سابق را که از دانشگاه اخراج شده‌اند، بار دیگر دعوت به کار کند و هزار پرسش دیگر... این از دافعه‌هایی است که با آن مواجهم.

◄ دوست داشتید چه شرایطی وجود داشت تا نسبت به ماندن در ایران دلگرم باشید؟

همین‌قدر که به حرمت آدم بی‌احترامی نشود برایم کافی است. حق یک رای را دارم و به اندازه یک رای حق خود را می‌طلبم. چیز زیادی نمی‌خواهم چون این شرایط سختی نیست که نتوان آن را برآورده کرد.

◄ مهاجرت شما باعث قطع ارتباط با جامعه ایران نخواهد شد؟

نه‌تنها هیچ‌وقت ارتباطم را با مردم، سرزمین و کشورم قطع نمی‌کنم بلکه از هر هموطنی که بخواهد با من ارتباط برقرار کند، استقبال می‌کنم. فکر نکنید مهاجرت برایم کار آسانی است. یار و دیار را ترک‌کردن کار آسانی نیست. من با این جامعه ارتباط فرهنگی، عاطفی و روحی دارم و می‌خواهم این ارتباط دایم باشد. به همین دلیل کوشش دارم هرطور که بتوانم بندنافم را با اینجا حفظ کنم؛ با کتاب، مقاله، یادداشت، عکس، خبر، نمایشگاه و هر کار دیگری تا فرصت ارتباط با جامعه‌ام را از دست ندهم. تمام خاطرات، دوستان و گذشته من همه اینجاست. جسمم از ایران می‌رود اما روحم همین‌جاست.

◄ چه برنامه‌هایی برای دوران مهاجرت دارید، می‌خواهید فعالیت‌هایتان را در آمریکا نیز ادامه دهید؟

هر کشوری شرایط خودش را دارد. من زمانی در کانون پرورش فکری کودک و نوجوان کار می‌کردم و آزادی اندیشه و عمل داشتم - به‌همراه دوستان دیگر - و توانستیم آثار خوب و زیادی تولید کنیم اما در سال‌های بعد دیگر کمتراثری توانستم تولید کنم. نه برای اینکه توانش را نداشتم که اتفاقا مانند همنسلان خود در دوران حداکثری باروری هنری زندگی بودم. من از نظر جسمی و روانی آمادگی کامل دارم تا کارهایم را در آنجا هم ادامه دهم. اگر در گرداب آموزش یا تولید انیمیشن نیفتم؛ ساده‌ترین کارم نوشتن کتاب و تصویرسازی یا نقاشی رنگ‌روغن است. باید ببینم به چه سمتی کشیده خواهم شد؛ اما قطعا بیکار نخواهم ماند.

سلام به فردا

فردا؛ زادروز «همایون شجریان»

ای سایه‌ات دلخوشی

آوا مشکاتیان

اردی‌بهشتی جان، دایی جان
هماره در بهشتِ آوازت آرام گرفته‌ام؛
و از نگاهت این ژرفِ مهربان، توان.
در کنارِ تو هنوز همان دختِ کوچکِ شادم.
همان‌قدر خوش که کودکی را سزاست.
ای سایه‌ات دلخوشی این سال‌ها،
شکرانه وجودت را به سطر نتوانم نگاشت...
اردی‌بهشتی جان، دایی جان
زادروزت بر من همایون.

خبر فردا

● «اجازه می‌فرمایید گاهی خواب شما را ببینم» تازه‌ترین کتاب محمد صالح‌علاست که در داستان‌هایش پر است از کلماتی که تنها مختص او هستند و از خواندنشان سرخوش می‌شوید. اگر در روزهای اخیر، فرصت نمایشگاه را از دست دادید، می‌توانید از یک کتابفروشی مجموعه داستان محمد صالح‌علا را که از نشر پوینده منتشر شده، به قیمت چهارهزارتومان بخرید و از خواندنش لذت ببرید.

یادمان

یاد ما، روزگار را فراموش

علی‌اکبر قاضی‌زاده

سیروس علی‌نژاد چندهفته پیش در نوشته‌ای یادی کرده بود از عبدالرحمان فرامرزی با این مضمون که ما بعضی آدم‌های بزرگ را به‌دلیل نگاه ویژه‌ای که داشتیم، دست‌کم گرفتیم. دریغ خورده بود از آن آدم‌ها که به‌دلیل آن برداشت‌ها، نادیده گرفته شدند. وقتی به کیهان رفتم، کوچک‌تر و محوتر از آن بودم که حتی تصور معاشرت و هم‌صحبتی با فرامرزی را به خود راه دهم. با کت‌وشلواری خاکی‌رنگ و گیوه سفید به پا می‌آمد، سلام و علیکی با اعیان روزنامه می‌کرد و می‌رفت سر جایش می‌نشست.

فرامرزی اولین کسی بود که نگارش استدلالی، روان و فشرده را در روزنامه‌نگاری رواج داد و نوع نگاه و نگارش او، الگوی روزنامه‌نگاران هم‌عصر او و بعد از او شد. وقتی به او توجه کردم که میان او و الهی بر سر شعر سنتی و نو (زمستان ۵۰ تصور می‌کنم) بحثی در گرفت و بسیاری از هواداران دو طرف که خود چهره‌های نامداری بودند، وارد این جدل شدند. بهار سال بعد، فرامرزی بیمار شد و کارش به بیمارستان کشید. اندکی بعد هم درگذشت. الهی این‌بار مقاله‌ای یاد کرد و بسیار زیبا نوشت که چند بند داشت و هر بند با خطاب استادا آغاز می‌شد. در بند آخر، الهی نقل کرد که در بیمارستان، فرامرزی از من پرسید: «چند سال که بگذرد، کسی من را به یاد خواهد آورد؟» الهی البته تعارف کرده بود که شما از یاد مردم نخواهید رفت. افسوس. امروز بعید می‌دانم جامعه روزنامه‌نگاری ما که از نیمه‌دوم دهه ۵۰ این حرفه را انتخاب کرده‌اند، نام فرامرزی به گوششان خورده باشد؛ غیرروزنامه‌نگاران پیشکش!

از فرامرزی گذشته، امروز از این خیل عظیم روزنامه‌خوان و روزنامه‌نگار و روزنامه‌دار، چند نفر اسم حسین الهامی را می‌برند؟ چند نفر مهدی بهشتی‌پور و محمدعلی سفری و مهدی سمسار و الهی و شاهانی و بقیه صاحبنامان عرصه روزنامه‌نگاری در دهه‌های پیش را به یاد دارند؟ کسی یادی از کیومرث صابری می‌کند؟ گل‌آقایی که آن‌همه شادمانی و نکته میهمانمان کرد، به همین زودی از یادمان رفت؟ حالا آن رفتگان به کنار؛ احمدرضا دریایی چه؟ کسی می‌خواهد به یاد آورد دریایی، روال و رویه و شالوده روزنامه‌ای مثل همشهری را پایه گذاشت؟ مگر چقدر از بیماری فراموشی و سپس رفتن دریایی می‌گذرد؟ راستی حسین قندی کجاست؟ من، عرض می‌کنم. تکیده و لاغر، در یک آپارتمان باشکوه ۷۰متری در کوچه‌ای در حاشیه اشرفی‌اصفهانی، در و دیوار را برآورد می‌کند. شما را که ببیند مثل چند سال پیش، لبخند آشنایی تحویل می‌دهد. اما کسی را بجا نمی‌آورد. یعنی همه را یکی بجا می‌آورد.

عنایت دارید چه می‌نویسم؟ در این چند دهه، لابد چندمیلیون از مردم ما، چنددهمیلیون ساعت را پای نوشته‌های اهالی مطبوعات گذاشته‌اند. ادعا ندارم از این کار چیزی آموخته‌اند؛ خبردار که شده‌اند، غافلگیر که شده‌اند، گاهی لبخندی که زده‌اند یا دست‌کم تکانی که به عاطفه‌شان خورده است.

باور کنید منظورم این نیست که مردم وظیفه دارند اهالی مطبوعات را روی طبق بگذارند و شکلات‌شکلات کنند. عرضم این است که خصلت این حرفه همین است. تا می‌توانی و کاری می‌کنی، هستی. دور که شدی، تمام است. این را بیشتر برای بچه‌هایی می‌نویسم که در این شغل شهرت یا خدای‌نکرده محبوبیت چشم دارند.

گزارش فردا

«دروازه‌غار»؛ دستگاهی برای رام کردن «ایدز»

سعید برآبادی

از خیابان شوش به سمت هرندی که می‌رویم، کوچه‌های فرعی پر است از آدم‌هایی که در سایه سرسرای خانه‌ها نشسته‌اند و نگاهشان داد می‌زند تازه زده‌اند. ژولیده و پریشان، خسته و چرک‌مرده در سایه درخت‌های پارک‌های کوچک یا باغچه‌های چندمتری ولو شده‌اند تا چرت خماری بیاید سراغشان. رضا با دست نشان می‌دهد که باید کجا برویم؛ چند خیابان دیگر مانده تا آن خودپرداز معروف و مسیر پر است از آدم‌هایی که سال‌ها «دروازه‌غار» را آلوده نام اعتیاد کرده‌اند.

چهارسال پیش ستاد مبارزه با موادمخدر در یک دعوای اساسی میان بهزیستی و وزارت بهداشت موفق شد بالاخره پایه‌ای را در خیابان شوش، کوچه شهید جمشیدی و نزدیک به یکی از شلترهای بهزیستی بتون‌ریزی کند و اولین دستگاه خودپرداز سرنگ، چسب‌زخم و ... همین‌جا نصب شد برای معتادانی که نصف‌شب، لنگ یک سرنگ تمیز هستند. داروخانه‌ها چندسالی است که دیگر به همین راحتی‌ها به کسی سرنگ نمی‌دهند اما از آن طرف، آمار رشد «اچ‌آی‌وی» از طریق تزریق مشترک باعث شد.که وقت و بی‌وقت، جلو خودپرداز چندنفری صف ایستاده‌اند. رضا که یکی از اعضای کمپ «امید فردا»ست می‌گوید: «مردم فکر می‌کنند فقط معتادان می‌آیند اینجا، خب معتادان هم هستند اما مردم دیگر هم می‌آمدند برای گرفتن چیزهای دیگر. برای همین اعتراضاتی شد و قرار شد از این دستگاه‌ها فقط تزریقی‌ها استفاده کنند. بهزیستی گفته معتادان بیایند و کارت هوشمند بگیرند، نمی‌دانم کسی گرفته یا نه.»

همان زمان قرار شد که این خودپردازها در همه نقاط پرخطر تهران توزیع شود و حتی تهران پایلوتی باشد برای شهرستان‌ها. «رضا» اما می‌گوید که هنوز هم فقط پنج شلتر (پناهگاه مددجویان ترک اعتیاد) تهران از این دستگاه‌ها دارند: «همه‌شان اطراف دروازه غار هستند؛ مثلا در شوش دوتا هست، یکی همین‌جا، یکی هم برای خانم‌ها در خیابان حاتمی. در پامنار هم نصب کردند برای معتادانی که کارگرهای بازار هستند یا در بازار کار می‌کنند.» دو دستگاه دیگر سهم اسلامشهر و شهرری شد اما کار به همین‌جا ختم شد و دوباره بر سر اینکه این دستگاه‌ها می‌توانند از رواج ایدز جلوگیری کنند یا نه، بین سازمان‌های مسوول اختلاف پیش آمد. وزیر وقت بهداشت رسما اعلام کرد که موج تازه ایدز در ایران از طریق رفتارهای پرخطر جنسی گسترش پیدا کرده، بهزیستی تکذیب کرد و ستاد مبارزه با موادمخدر همه وقتش را گذاشت روی تمام‌کردن دیوار مرزی. دستگاه‌ها اما رها شدند؛ شارژشان سخت‌تر از قبل شد؛ قیمت‌ها گران شده بودند و به‌صرفه نبود که همچنان همه‌چیز رایگان باشد. تعداد مبتلایان به ایدز اما در حال شکستن رکورد ۱۲۸هزارنفر بود. غیرمعتادهای کمرو هم به سمت این دستگاه‌ها حمله‌ور شده بودند تا چیزهای دیگری تهیه کنند! دستگاه کمی کارکرده به نظر می‌رسد؛ صف خاصی هم ندارد و فقط باید از زیر سنگینی کسی که نگهبان آن است رد شد. «رضا» دکمه را فشار می‌دهد، از دستگاه سرنگی به بیرون می‌پرد: با این‌همه همین سرنگ می‌تواند جلو بدترشدن اوضاع زخم دست معتادان را بگیرد، می‌تواند بهانه‌ای شود برای آنهایی که عملشان کمتر است بلکه روزی دزشان را هم کم کنند. آن هم وقتی که ۵۶درصد آلودگان ایدز در ایران تزریقی هستند. حتی بهانه‌ای است برای آنها که می‌خواهند پدر و مادر معتاد یا فرزند معتادشان را در خانه راه بدهند و خیالشان راحت باشد که بیماری ایدز به آنها منتقل نمی‌شود والا که معلوم نیست سرانجام کار این دستگاه‌ها چه می‌شود و راه توسعه‌شان ادامه پیدا کند یا نه.

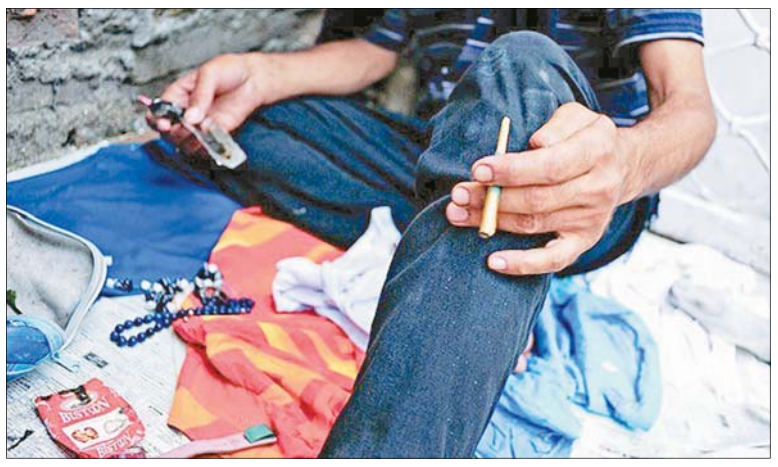

میشه امید داشت

فضیلت پیاده بر سواره از «دوبی» تا «توکیو»

سیدمحسن هاشمی

برای بازدید آرت‌فر دوبی و نمایشگاه طراحی داخلی به اتفاق دخترم در اسفندماه سال گذشته عازم دوبی شدیم. دخترم دانشجوی سال سوم رشته جامعه‌شناسی دانشگاه‌الزهرا است. این نخستین سفر خارجی‌اش محسوب می‌شد. سوارشدن بر هواپیمای خط هوایی امارات و امکانات پذیرایی و تفریحی‌اش برای همه خارج سفرکرده‌ها مثال‌زدنی است. فرودگاه یا بهتر به زبان عربی بگویم محل پرواز (مطار) دوبی با آن همه هواپیماهای در حال پرواز و فرود و سامانه تحویل بار و مترو تازه گشایش‌یافته‌اش همه برای دخترم تازگی داشت و دیدنی بود. از آرت‌فر دوبی با حضور بیش از ۳۳کشور و قریب ۴۰۰اثر هنری‌اش از چهار گوشه جهان دیدن کردیم. هر سه‌شب شام در طول اقامت‌مان را در رستوران‌های معتبر این امیرنشین پدر و دختری گذراندیم. از مراکز خرید بزرگ دوبی، امارات، ابن‌بطوطه و بازار سنتی‌اش دیدار کردیم. به دیدار نمایشگاه طراحی داخلی رفتیم که قریب ۱۸کشور حضور داشتند و هر کدام با فرهنگ خودشان و در توافق با سیر زمان آثار جذابی را برای طراحی فضا و منزل عرضه می‌کردند. اما هنگام بازگشت دخترم در پاسخ به پرسش من که پرسیدم چه‌چیز دوبی برایت جالب بود، گفت: احترام و اکرام سواره‌ها به پیاده‌ها!

پاسخ کوتاه و دقیق دخترم نشان آن است که او درست آموخته است. آنچه جامعه‌ای را از دیگران متمایز می‌کند نگاه و رفتار مردمان آن جامعه است و نه ابزاری که در خدمت دارند.سال‌ها پیش برای شرکت در جشنواره فیلم توکیو به توکیو سفر کردم. با دوستی اینترنتی از پنج سال پیش به سبب نگارش وبلاگ آشنا شده بودم. روز چهارم اقامتم

برایش ایمیل زدم که من توکیو هستم و رخ بنما تا یکدیگر را از نزدیک ببینیم. کوتاه پاسخ داد تا دو روز دیگر به نشانی‌ام خواهد آمد. روز دیدار فرا رسید و او با دوچرخه به دیدارم در هتل محل اقامتم آمد. او مرا به شلوغ‌ترین و گران‌ترین چهارراه جهان برد. شیبویا نام محله و اینک چهارراهی در توکیو ژاپن است. این چهارراه شلوغ‌ترین چهارراه جهان است در هر بار سبزشدن چراغ در یکی از مسیرهایش، بی‌اغراق جمعیتی بالغ بر سه هزار نفر پیاده جابه‌جا می‌شوند. یکی از ایستگاه‌های مترو توکیو نیز در همین چهارراه قرار دارد. هنگام زرد شدن مسیر سواره و آغاز سبزشدن عبور پیاده، تمامی سواره‌ها می‌ایستند و نظاره‌گر جنبش انسانی عابران پیاده می‌شوند. این سواره‌ها و مدیران شهری‌شان به‌خوبی می‌دانند که پویایی و سرزندگی شهرشان مدیون حضور آدمیانی است که با انرژی برای دیدار و تامین نیازهایشان به این چهارراه‌ها می‌آیند.

در تهران اما برای فضل تقدم بخشیدن به خودرو و سواره، عابر پیاده از چهارراه ولیعصر حذف و به زیرزمین برده می‌شود. و بدتر اینکه برخی نیز به این رویکرد ماشین‌مدارانه افتخار می‌کنند!

ما در ایران آداب و رفتار ترافیکی مناسبی نداریم. بی‌اغراق اغلب جهانگردان که ایران را می‌بینند نقطه ضعف کلیدی ایران فعلی را همین می‌دانند. ما سواره‌ها تا ثانیه‌ها و گاه تا پس از سبزشدن چراغ راهنما همچنان از خط عابرپیاده با شتاب و بدون توجه به رعایت حق‌تقدم، کرامت و جان انسان‌ها می‌گذریم. گاه آن است تا تغییر برای پیشرفت را با تغییر رفتار مدنی در خودمان جست‌وجو کنیم.

فرداگذرانی

● شماره دوازدهم ماهنامه «داستان» منتشر شد؛ شماره‌ای پر از پرونده‌های کوچک‌وبزرگ درباره ادبیات فارسی، ترجمه و ادبیات داستانی دیگرکشورها. اما اصلی‌ترین پرونده این شماره به بررسی آثار میخائیل بولگاکف اختصاص دارد؛ نویسنده‌ای که از ابتدا با واژه «سانسور» آشنا بوده و تازه ربع‌قرن بعد از مرگش کشف شده است. او در اوکراین به‌دنیا آمد، روزنامه‌نگاری، درام‌نویسی و رمان‌نویسی را تجربه کرد و وقتی که مُرد تنها ۵۰سال داشت اما حالا سال‌هاست که او را به‌عنوان یکی از بهترین‌های ادبیات روسیه می‌شناسند. خبرنگار «داستان» در سفری به اورازان، از کتاب آل‌احمد به‌عنوان نقشه راه استفاده کرده و گزارشی از این شهر به چاپ رسانده تا تکمیل‌کننده پرونده‌ای باشد درباره جلال و داستان‌نویسی و هنرش در سفرنامه‌نویسی. بخش اصلی این شماره ماهنامه داستان به ادبیات جنگ اختصاص دارد؛ آن‌هم در همجواری سوم خرداد، سالروز آزادسازی خرمشهر. با این حساب کاملا طبیعی است که این مجله پای صحبت احمد غلامی بنشیند و از او درباره ادبیات جنگ بپرسد و غلامی مثل همیشه بی‌پروا، نظرات خودش را درباره هر سوال بیان کند: «از آدم‌های بی‌اصول خیلی می‌ترسم. آدم‌هایی که در هر دسته‌ای، خیلی هم تند هستند و هزینه تندبودنشان را می‌پردازند، حتی اگر قبولشان نداشته باشم و رفتارشان را نپسندم، به آنها احترام می‌گذارم.»